

**اجمال:** الجمل التي لها محل سبع الخبرية و الحالیه و المفعول بها و المضاف اليها و الواقعه جوابا لشرط جازم و التابعه لمفرد و التابعه لجمله لها محل.

**تفصیل الاولی:** مما له محل الخبریه و هی الواقعه خبر المبتدا او لاحد النواسخ و محلها الرفع او النصب و لا بد فیها من ضمیر مطابق له (=مبتدا) مذکور او مقدر الا اذا اشتملت علی المبتدا او علی جنس شامل له او اشاره (عطف به جنس) الیه او كانت نفس المبتدا.

**الثانیه:** الحالیه و شرطها ان تكون خبریه غیر مُصدَّره (شروع شده) بحرف الاستقبال و لا بد من رابط فالاسمیه بالواو و الضمیر او احدهما و الفعلیه ان كانت مبدؤه بمضارع مثبت بدون قد فبالضمیر وحده نحو جائی زید یسرع او معها فمع الواو نحولم تؤذوننی و قد تعلمون انی رسول الله و الا (۱) فکالاسمیه و لابد مع الماضی المثبت من قد و لو تقديرا.

**الثالثه:** الواقعه مفعولا بها و تقع محکیه بالقول نحو قال انی عبد الله و مفعولا ثانيا لباب ظن و ثالثا لباب أعلم و معلقا عنها العامل نحو: لنعلم ای الحزبین احصى و قد تنوب عن الفاعل و يختص ذلك بباب القول نحو یقال زید عالم (جمله اسمیه، نائب فاعل است).

**الرابعه:** المضاف اليها و تقع بعد ظروف الزمان نحو: «و السلام علی یوم ولدت و اذکروا اذ انتم قلیل و بعد «حیث» و لا یُضاف الی الجمل من ظروف المكان سواها و الاکثر اضافتها الی الفعلیه.

**الخامسه:** الواقعه جواباً (بعد از ماده وقع، یا حال است یا وقع را فعل ناقصه گرفته و جوابا خبر آن است) لشرط جازم مقرونه بالفاء او اذا الفجائیه و محلها الجزم نحو «من یضل الله فلا هادی له» و «ان تصیهم سیئه بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون» و اما نحو ان تقم اقم و ان قمت قمت فالحزم فیهِ للفعل وحده (یعنی جمله محلی از اعراب ندارد).

**السادسه:** التابعه لمفرد و محلها بحسبه نحو «و اتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله» و نحو «او لم یروا الی الطیر فوقهم صفات (منصوب=حال) و یقبضن».

**السابعه:** التابعه لجمله لها محل و محلها (ها=تابعه) بحسبها (ها=متبوعه) نحو «زید قام و قعد ابوه» بالعطف علی الصغری (یعنی بر قام) و تقع (هی=جمله تابع) بدلاً بشرط کونها اوفی بتادیه المراد (۲) نحو «اقول له ارحل لا تقیمن عندنا و الا فکن فی السر و الجهر مسلماً» (به او گفتم کوچ کن و اقامت نکن نزد ما در غیر این صورت در جهر و در آشکار یک طور باش)

(۱) إن لم تكن مبدوءة بمضارع مثبت مع قد او بدونها، تقدیر جمله است و الا استثنائیه نیست بلکه ان لم است.

ان لم تكن یک بار به مبدوءه بمضارع میخورد که نتیجه اش بالماضی است و بار دیگر میخورد به مثبت یعنی با مضارع مثبت شروع نشده باشد که خروجی اش میشود بالمضارع منفی است. بنابراین با یک جمله هر دو منظور رسانده شده است.

(۲) شرط بدل واقع شدن جمله این است که جمله بدل نسبت به جمله مبدل<sup>۱</sup> منه بهتر مقصود متکلم را برساند. در متن گفته اوفی یعنی باوفا تر باشد

در جمله خبریه باید ضمیری عائد به مبتدا وجود داشته باشد مگر در ۴ مورد که نیازی به وجود ضمیر عائد نیست.

۱. در جایی که در جمله خبریه لفظ مبتدا به عینه تکرار شود.  
▪ الحاقه (مبتدا) [ما(خبر مقدم) لحاقه (مبتدای مؤخر)] (جمله خبر)  
۲. در جایی که جمله خبریه مشتمل بر لفظ عامی باشد که این لفظ عام مبتدا را نیز شامل  
مشود.

▪ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ (لفظ عام)  
أَحْسَنَ عَمَلًا] (۳۰/الکھف)  
▪ نعم الرجل (جمله خبریه) زید (مبتدا)  
این جمله خبریه شامل الرجل ایست که لفظ عامی است که زید نیز یکی از آنهاست.

۳. در جایی که جمله خبریه مشتمل بر اسم اشاره ای باشد که مشار الیه آن مبتدا است.  
▪ لباس (مبتدا) التقوی [ذالک (مبتدا) خیر (خبر)] (خبر)  
در این مثال ذالک به لباس اشاره دارد.

۴. در جایی که جمله خبریه از جهت معنا همان مبتدا باشد.  
▪ هو (م) [الله (م) احد (خ)] (خ) (جمله مفسر)  
ضمیر شأن ضمیری است که جمله مابعد مفسرش است و در این جمله الله احد هم معنای هو است

▪ قولی (م) زید قائم (خ)  
مصدق قولی با زید قائم یکی است.

## شرائط جمله حالیه:

۱. باید خبریه باشد
  ۲. خالی از علامت استقبال باشد
- مقدمه: گفتیم که خبر، صفت، صلّه و حال شبیه هم هستند و یکی از این شباهت ها، این است که باید در همه آنها باید عائد و رابط وجود داشته باشد.
- بنابراین در جمله حالیه باید رابط و عائد به ذوالحال وجود داشته باشد که تفصیل آن به این بیان است.

## انواع جمله حالیه:

### ۱. اسمیه

رابطش سه قسم است:

(۱) واو

▪ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ **وَ** نَحْنُ عَصَبُهُ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ (یوسف/۱۴) (واو حالیه است)

(۲) ضمیر

▪ اهبطوا بعضکم لبعضٍ عدو

(۳) هردو

▪ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ **وَ** هُمْ أَلُوفٌ (بقره/۲۴۳)

### ۲. فعلیه

(۱) مضارع

□. مثبت

(۱) بدون قد ← رابط فقط ضمیر

◆ جاء زيدٌ يسرع (هو)

(۲) با قد ← رابط ضمیر + واو

◆ لَمْ تُوذُنِي **وَ** قَدْ تَعْلَمُونَ (صف/۵)

□□. منفی

حکم رابط مانند حکم رابط جمله اسمیه است.

▪ وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ **وَ** لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ (نور/۶)

(۲) ماضی

حکم رابط مانند حکم رابط جمله اسمیه است.

## ▪ جاؤكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ (نساء/۹۰)

اگر جمله حالیه، فعلیه ماضویه مثبت باشد، مانند حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ، باید در ابتدای جمله حالیه، لفظ قد قرار بگیرد. البته این قد گاهی لفظی است مانند: أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ وَ گاهی هم تقدیری است مانند حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ.

### مواضع جمله مفعولُ بها:

۱. در محکمی ماده قول (مفعولُ به ماده قول)

▪ قَالَ أَنِي عَبْدُ اللَّهِ

إِنَّ در موضوع جمله می آید

فقط در این موضع است که وقتی فعلش مجهول شود، جمله نائب فاعل

واقع میشود. مانند وقتی میگویند قیلَ

۲. مفعول دوم افعال قلوب

▪ ظَنَنْتُ زَيْدًا يَذْهَبُ

۳. مفعول سوم باب اعلمتُ

▪ اعلمتُ زَيْدًا عَمْرًا يَذْهَبُ

۴. جایی که عامل از جمله مفعولُ بها معلق شده باشد. مانند تعلیقی که در بحث افعال

قلوب مشاهده شد.

▪ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبِينَ إِحْصَى

موضع چهارم:

جمله مضاف الیهها: تقدیر جمله = التي يضيف المضافُ الیهها(ها=ال مضاف)

موارد:

۱. بعد از ظروف زمان

▪ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

▪ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ

۲. بعد از ظروف مکان (که از میان آنها فقط حیث است که اضافه به جمله میشود)

▪ جَلَسْتُ حَيْثُ جَلَسَ زَيْدٌ

موضع پنجم:

جواب شرط جازم:

جمله جواب شرط در صورتی محلاً مجزوم است که مقرون به یکی از ۲ لفظ باشد:

۱. فاء (جواب شرط)

- مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (اعراف/۱۸۶)
- إِنْ تَذَهَبْ فَأَذْهَبُ (انا)

توجه کنید که در این جمله که فعلیه است، با وجود اینکه مجزوم شده است، اما مجزوم نمیشود.

اگر فاء نداشته باشد، شرط از بین رفته و میشود: إِذْهَبُ و مجزوم میشود.

۲. إِذَا فِجَائِيه

- إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (روم/۳۶)

در صورتی که شرط فوق وجود نداشته باشد و در صدر جمله‌ی جزاء فعلی باشد که بتواند لفظاً یا محلاً مجزوم شود، جزم برای خصوص فعل است نه برای جمله و جمله دیگری محلی از اعراب ندارد.

بیانی دیگر

جمله جواب شرط جازم:

۱. یا مقرون به فاء است

○ جمله محلاً مجزوم است

- إِنْ تَذَهَبْ فَأَذْهَبُ

۲. مقرون به فاء نیست

○ جمله محلی از اعراب ندارد

- إِنْ تَذَهَبْ أَذْهَبُ

توجه کنید که در این مثال، جمله إِذْهَبُ محلی از اعراب ندارد و آنچه که اعراب گرفته است، فعل است و نه جمله زیرا جمله شامل فعل + ضمیر مستترش است!

موضع ششم:

جمله ای که تابع مفرد باشد: (زیرا مفرد همواره محلی از اعراب دارد و مفرد در مقابل جمله است و حرف اصلاً متبوع واقع نمیشود) در سه حالت رخ میدهد:

۱. جمله نعت ماقبل است

▪ والتقوا يوماً ترجعون إلى الله

۲. جمله عطف نسق است

▪ صافاتٍ و يقبضن

۳. جمله بدل است

▪ ما يُقالُ لكِ إلاَّ ما قَدْ قيلَ للرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ

أَلِيمٍ (این جمله بدل از ما است) (فصلت/۴۳)

موضع هفتم:

جمله ای که تابع جمله ای باشد که محل اعرابی دارد:

۱. جایی که جمله معطوف واقع شود

▪ زیدُ جاءَ و ذهبَ

جمله ذهب عطف بر جاء شده است که اعراب رفع دارد و محلاً مرفوع است

زیرا خبر است.

۲. جایی که جمله بدل واقع شود

▪ اقولُ له اِرْحَلْ لا تَقِيْمَنَّ عندنا (به او گفتم برو جایی نزد ما نداری)